



The Body of "Dash Akol": A Political Reading

Moein Kazemifar*¹

Received: 30/08/2025
Accepted: 19/04/2026

* Corresponding Author's E-mail:
kazemimiein@shirazu.ac.ir

Abstract

Dash Akol, the enduring protagonist of Sadegh Hedayat's short story, is not merely a literary figure but a site of ideological struggle over identity, heroism, and political memory in contemporary Iran. Drawing upon the theoretical frameworks of body studies, disciplinary power, and Michel Foucault's biopolitics, this article offers a comparative analysis of two conflicting accounts of Dash Akol: Hedayat's dominant narrative and the oral traditions of the people of Shiraz, where the historical figure once resided. The central thesis is that Dash Akol's metamorphosis from a "maimed outlaw" in folk traditions into a "flawless hero" in Hedayat's rendition constitutes an ideological appropriation that becomes meaningful within the discursive context of modernity and nation-building during the First Pahlavi era. This process necessitated a systematic depoliticization of the hero's body—ranging from his physical scars and non-normative sexualities to his political death—to refashion him into a "respectable" symbol aligned with the ideals of an emergent national identity. This article illustrates how Dash Akol's body functions as a living historical archive and a cultural text inscribed with social powers, nationalist norms, and repressed sexual desires, arguing that a comprehensive understanding of this character

1. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature , Shiraz University, Shiraz, Iran.

<https://orcid.org/0000-0003-2691-599X>



Copyright© 2026, the Authors | Publishing Rights, ASPI. This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution- NonCommercial 4.0 International License which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the Attribution-NonCommercial terms.



requires a critical engagement with both the dominant and alternative narratives.

Keywords: Dash Akol, Sadegh Hedayat, Dominant Narrative, Body Studies, Michel Foucault, Biopolitics.

1. Introduction

Dash Akol, the legendary protagonist of Sadegh Hedayat's 1932 short story, serves as a significant site for ideological struggle over identity, heroism, and political memory in contemporary Iran. While Hedayat's narrative has become the dominant literary archetype of the "Luti" (traditional man of honor), it stands in stark contrast to the oral traditions of Shiraz—the historical birthplace of the figure known as Akbar Dayi Mohammad. This research posits that Dash Akol's identity is not a stable unity but a battlefield where two conflicting narratives strive to inscribe their meanings: the literary version that idealizes the hero and the folk tradition that remembers a physically broken, politically resistant rebel.

2. Methodology

The study utilizes Michel Foucault's theoretical frameworks, specifically disciplinary power and biopolitics, to analyze the mechanisms of body regulation and normalization in the story. Disciplinary power is examined as a tool for producing "docile bodies," which is essential for understanding the behavioral codes of the *Javanmardi* (chivalry) culture. Furthermore, the article draws upon the Subaltern Studies approach of Ranajit Guha to recover marginalized voices and "alternative narratives" that have been obscured by elite historiography and the aesthetic dominance of modern literature.



3. Results

The comparative analysis reveals that Dash Akol's metamorphosis from a "maimed outlaw" in folk traditions into a "flawless hero" in Hedayat's rendition constitutes a profound ideological appropriation. Key findings include:

- **Somatic Depoliticization:** In oral history, Dash Akol bore scars of state torture—including a severed hand and a maimed leg—which served as a physical archive of resistance against the Qajar government. Hedayat replaced these political wounds with aesthetic facial scars, effectively severing the connection between the hero's body and its history of political punishment.
- **Aesthetic Purification:** Under the influence of European Romanticism and the Pahlavi-era nation-building discourse, Hedayat transformed the "grotesque" body of the subaltern into a symbol of "noble tragedy". This process involved erasing non-normative sexualities and political motives to refashion the character into a "respectable" national icon.
- **Narrative Dominance:** The success of Hedayat's version, further reinforced by Masoud Kimiai's 1971 cinematic adaptation, led to the systematic silencing of the "alternative body" preserved in the collective memory of Shiraz.

4. Conclusion

Ultimately, the article concludes that the literary Dash Akol is a monument built by the victors of the modern cultural struggle. The "purification" of his body—cleansing it of rebellion, physical defects, and heterodox desires—rendered him "safe" for the modern national archive but at the cost of erasing the subaltern truth. A comprehensive understanding of this character requires reading "against the grain" to rediscover the rebellious and physically scarred history that was masterfully excised from the literary text.

مقاله پژوهشی

بدن «دش آکل»: یک خوانش سیاسی

معین کاظمی فر*

(دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۸ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۱/۳۰)

چکیده

دش آکل، قهرمان ماندگار داستان کوتاه صادق هدایت، نه فقط یک شخصیت ادبی، که عرصه‌ای برای نبرد ایدئولوژیک بر سر هویت، قهرمانی و حافظه سیاسی در ایران معاصر است. این مقاله با بهره‌گیری از رویکردهای نظری مطالعات بدن، قدرت انضباطی و زیست‌سیاست میشل فوکو به تحلیل تطبیقی دو روایت متضاد از دش آکل می‌پردازد: روایت غالب و مسلط هدایت و روایت‌های شفاهی در میان مردم شیراز، جایی که دش آکل تاریخی در آن می‌زیسته است. فرض اصلی مقاله این است که دگردیسی دش آکل از یک یاغی ناقص عضو در روایات عامه به قهرمانی بی‌نقص در روایت هدایت، تصرفی ایدئولوژیک بود که در بستر گفتمانی مدرنیته و ملت‌سازی دوران پهلوی اول معنا دار می‌شود. این فرایند مستلزم سیاسی‌زدایی نظام‌مند از بدن قهرمان، از زخم‌ها و تمایلات جنسی غیرهنجاری تا مرگ

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول)

*kazemimiein@shirazu.ac.ir

<https://orcid.org/0000-0003-2691-599X>



Copyright© 2026, the Authors | Publishing Rights, ASPI. This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution- NonCommercial 4.0 International License which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the Attribution-NonCommercial terms.

سیاسی او بود تا به نمادی «محترم» و سازگار با آرمان‌های هویت ملی نوظهور بدل شود. این مقاله نشان می‌دهد که چگونه بدن داش آکل همچون بایگانی زنده تاریخ و متنی فرهنگی عمل می‌کند که قدرت‌های اجتماعی، هنجارهای ملی‌گرایانه و امیال سرکوب‌شده جنسی بر آن حک شده‌اند و درک کامل این شخصیت، مستلزم توجه به هر دو روایت غالب و جایگزین است.

واژه‌های کلیدی: داش آکل، صادق هدایت، روایت غالب، مطالعات بدن، میشل فوکو، زیست‌سیاست.

۱. درآمد

شخصیت داش آکل، که در داستان کوتاه برجسته صادق هدایت در سال ۱۳۱۱ جاودانه شد، یکی از ماندگارترین کهن‌الگوها در ادبیات مدرن فارسی است. او در داستان هدایت، نمونه کامل یک لوتی است: مردی جوانمرد، پای‌بند به شرف و از طبقه مردم که زندگی‌اش گواهی بر تعهد، شرافت و فداکاری نجیبانه اوست. داستان هدایت اغلب یک تراژدی عمیق عاشقانه یا روایتی از زوال ارزش‌های پهلوانی تفسیر شده است. با این حال، خوانشی عمیق‌تر، لایه‌های پنهان سیاسی و اجتماعی این متن را آشکار می‌سازد و این پرسش را پیش می‌کشد که هویت داش آکل را چگونه می‌توان فراتر از یک شخصیت داستانی تراژیک و به‌مثابه یک برساخته سیاسی فهمید؟

این مقاله با این اندیشه محوری پیش می‌رود که بدن داش آکل، یک تمامیت واحد و پایدار نیست، بلکه میدان نبرد است؛ عرصه‌ای که دو روایت متخاصم از قهرمانی، هویت و حافظه سیاسی بر سر آن جنگیده‌اند تا معنای خود را بر آن حک کنند. از یک سو، داش آکل در یک متن کانونی که توسط صادق هدایت روایت شده است، قرار دارد: کهن‌الگوی لوتی جوانمردی که نویسنده او را به نماد شرف و فداکاری نجیبانه بدل کرد. از سوی دیگر، داش آکل سنت شفاهی شیراز ایستاده است: یک یاغی قلدر

که از نظر جسمی درهم‌شکسته است و بدنش خود سندی از خشونت دولتی و مقاومت مردمی است و احتمالاً گرایش‌های هم‌جنس‌خواهانه داشته است.

در حالی که روایت هدایت به دلیل شهرت نویسنده و مهارت‌های داستان‌نویسی او به روایتی غالب و تثبیت‌شده بدل شده است، روایت‌های جایگزین و محلی در شیراز تصویری کاملاً متفاوت از این شخصیت ارائه می‌دهند (کاظمی‌فر و رهبرماه، ۱۴۰۴: ۱۰۵). این تفاوت‌ها عمدتاً در سه محور کلیدی خود را نشان می‌دهند: وضعیت جسمانی، روابط عاطفی و نحوه مرگ. در روایت‌های محلی، داش آکل قهرمانی با نقص عضو است که یک دست و یک پای او در درگیری با حکومت قطع و مجروح شده است (همانجا). این تصویر در تضاد کامل با قهرمان تنومند و بی‌نقص هدایت قرار دارد که صرفاً زخم‌هایی بر چهره دارد. علاوه بر این، در حالی که هدایت عشقی پاک و ناکام به دختری به نام مرجان را محور داستان خود قرار می‌دهد، بیشتر منابع محلی در مورد زندگی عاشقانه داش آکل سکوت کرده‌اند و حتی برخی، این جنبه از داستان هدایت را بی‌احترامی به منش پهلوانی او می‌دانند. در مقابل، یک روایت جایگزین مهم که توسط ابراهیم گلستان و مسعود کیمیایی از قول منبعی محلی نقل شده، از عشق داش آکل به پسری جوان از نوجه‌هایش سخن می‌گوید. سرانجام، مرگ داش آکل نیز در این دو روایت کاملاً متفاوت است؛ در داستان هدایت، او در نبردی تن‌به‌تن و به دست رقیبش کاکارستم کشته می‌شود، اما در روایت‌های محلی، مرگ او نتیجه درگیری با عوامل حکومت و قتل سیاسی است (همانجا).

این مقاله بدن داش آکل را همچون متنی سیاسی می‌خواند. اندیشه اصلی این است که دگردیسی این شخصیت از یک یاغی ناقص عضو به قهرمانی بی‌نقص، صرفاً یک اقتباس ادبی نبود، بلکه می‌توان آن را تصرفی ایدئولوژیک دانست. هدایت متأثر از ذائقه

زیبایی‌شناختی مدرن و جریان رمانتیسم، و در افقی همسو با گفتمانِ نوسازیِ فرهنگیِ آن عصر، بدن فولکلوریک و سرکشِ داش آکل را تصرف کرد و آن را با معنایی جدید و «محترم» که با آرمان‌های هویت ملیِ نوظهور سازگار بود، بازنویسی کرد. این فرایند، مستلزم پاک‌سازیِ نظام‌مند تمام نشانه‌های فیزیکی و رواییِ مقاومت سیاسی بود: از زخم‌های ناشی از یاغی‌گری گرفته تا تمایلات جنسی غیرهنجاری و مرگ در درگیری با حکومت. این مقاله برای کالبدشکافیِ این نبرد بر سر معنا، در پنج بخش اصلی پیش خواهد رفت. نخست، به تحلیل کهن‌الگوی لوتی و سیاست بدنی او در عصر قاجار می‌پردازیم. دوم، تمهید «تصرف ادبی» هدایت و چگونگیِ بازنویسیِ بدن قهرمان برای خنثی‌سازیِ سیاسی او را واکاوی می‌کنیم. سوم، بدن یک یاغی را در سنت شفاهی به‌عنوان «روایت مقاومت» معرفی کرده و آن را به‌مثابهٔ سندی از خشونت دولتی می‌خوانیم. چهارم، با کالبدشکافیِ تطبیقیِ این دو بدن، نشان خواهیم داد که چگونه تصفیۀ تنانهٔ داش آکل، بخشی جدایی‌ناپذیر از پویشی فراگیرتر برای خلق قهرمانی ملی و غیرسیاسی برای دوران جدید بود. درنهایت نیز پیامدهای ایدئولوژیک این تحول و اهمیت آن را برای فهم فرایند ملت‌سازی و حافظهٔ فرهنگی در ایران مدرن بررسی می‌کنیم.

۲. چارچوب نظری

برای این تحلیل، از چارچوب نظری مطرح‌شده در نظام فکری میشل فوکو بهره گرفته می‌شود. مفاهیم کلیدی او، به‌ویژه «قدرت انضباطی» و «زیست‌سیاست»، ابزارهایی تحلیلی و قدرتمند برای فهم سازوکارهای پنهان در داستان فراهم می‌کنند. قدرت انضباطی به قدرتی اشاره دارد که از طریق نظارت، هنجارسازی و تمرین، بدن‌هایی

«رام» و «مطیع» تولید می‌کند (فوکو، ۱۳۷۸: ۱۳۶)؛ مفهومی که برای تحلیل تنظیم بدن و رفتار داش آکل در فرهنگ جوانمردی حیاتی است. زیست‌سیاست نیز به شیوه‌هایی اشاره دارد که قدرت از طریق آن‌ها حیات بیولوژیک جمعیت‌ها را مدیریت می‌کند تا آن‌ها را بهینه و مولد سازد (فوکو، ۱۳۸۳: ۱۳۹)؛ امری که برای فهم انتخاب هدایت در خلق بدنی «سالم» و «بی‌نقص» برای قهرمان ملی‌اش، کلیدی است.

همچنین، این پژوهش از مفاهیم روایت غالب و جایگزین بهره می‌گیرد. روایت غالب هدایت به دلیل همسویی با ساختارهای ایدئولوژیک زمان خود، قدرت فرهنگی یافته و طبیعی جلوه می‌کند، در حالی که روایت‌های شفاهی مردم شیراز همچون ضدافسانه‌هایی عمل می‌کنند که دیدگاه فرودستان و سرکوب‌شدگان را بازنمایی می‌کنند. این رویکرد، که از مطالعات فرودستان راناجیت گوها الهام گرفته، به دنبال اصلاح «سوگیری نخبه‌گرایانه» در تاریخ‌نگاری و بازیابی صداها و آگاهی طبقات غیرنخبه و به‌حاشیه‌رانده شده است (Guha, 1982).

۳. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های انجام‌شده درباره داش آکل را می‌توان به چند دسته کلی تقسیم کرد. دسته نخست به بررسی‌های ریشه‌شناختی نام «داش آکل» پرداخته‌اند که از آن جمله می‌توان به پژوهش‌های کاشف (۱۳۷۱)، تنکابنی (۱۳۷۲)، پرهام (۱۳۷۲) و افشار (۱۳۷۲) اشاره کرد. گروه دوم، تحلیل‌های تطبیقی میان داستان کوتاه هدایت و اقتباس سینمایی مسعود کیمیایی و دیگر آثار را شامل می‌شوند که در آن‌ها آثاری چون پژوهش رنجبر (۱۳۸۷) و حیاتی و همکاران (۱۳۹۴) به تفاوت‌ها و شباهت‌های دو اثر و نقش رسانه در تولید معنا پرداخته‌اند. دسته سوم پژوهش‌ها بر تحلیل ساختار روایی و مفاهیم نشانه‌شناختی

داستان متمرکز شده‌اند. در این حوزه، سرشار (۱۳۸۸) به تحلیل مؤلفه‌های داستانی پرداخته، نوبخت (۱۳۹۱) با رویکردی نشانه‌شناختی معنای آشکار و پنهان عناصر داستان را بررسی کرده و آثاری چون پژوهش شعیری و کریمی‌نژاد (۱۳۹۱) و صیادکوه و نکویی (۱۳۹۹) با بهره‌گیری از نظام گفتمانی گریماس به تحلیل کنش شخصیت‌ها پرداخته‌اند. گروه چهارم، مطالعات تطور شخصیت و بینامتنیت را دربر می‌گیرد که در آن حسینی سروری و طالبیان (۱۳۹۶) تطور مفهوم جوانمردی را در چند داستان بررسی کرده و پورنامداریان و ابراهیمی فخاری (۱۳۹۸) به گذار از فضای رئالیستی به مدرنیستی در شخصیت‌پردازی داش آکل اشاره کرده‌اند. درنهایت، پژوهش‌های اندکی به روایت‌های محلی و جایگزین پرداخته‌اند که در این میان مهم‌ترین اثری که مستقیماً به مقایسه نظام‌مند روایت شفاهی شیراز با روایت غالب هدایت می‌پردازد، مقاله کاظمی‌فر و رهبرماه (۱۴۰۴) است. این مقاله با بررسی منابع محلی، تفاوت‌های کلیدی میان دو روایت را در سه محور وضعیت جسمانی، عشق و نحوه مرگ شخصیت تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که روایت هدایت چگونه با ایدئال‌سازی قهرمان، از نسخه‌های فولکلوریک فاصله گرفته است. یکی دیگر از این منابع، کتاب ندیم (۱۳۹۹) است که با استفاده از منابع فولکلوریک، روایتی رمان‌گونه از زندگی داش آکل ارائه می‌دهد. پژوهش حاضر تلاش دارد با تمرکز بر تقابل روایت تثبیت‌شده هدایت و روایت‌های جایگزین، تحولات اعمال‌شده توسط هدایت را از منظری سیاسی و در چارچوب نظریه‌های قدرت و بدن‌مندی تحلیل کند و خلأ تحلیلی موجود در این زمینه را پر نماید.

۴. کهن‌الگوی لوتی در سپهر اجتماعی عصر قاجار

برای فهم ابعاد نبردی که بر سر بدن دانش آکل درگرفت، ابتدا باید جغرافیای سیاسی و اجتماعی‌ای را بشناسیم که لوتی در آن می‌زیست. لوتی عصر قاجار (۱۹۲۵-۱۷۸۵) شخصیتی پیچیده و متناقض بود؛ هم قهرمانی مردمی و هم یاغی‌ای خطرناک. بدن، ژست‌ها و حضور او در فضای شهری، هرگز امری خنثی نبود؛ بدن لوتی، خود، بیانیه‌ای سیاسی و عرصه نخستین این نبرد بود (همبلی، ۱۳۸۹). در این جغرافیا، لوتی وارث سنت کهن «جوانمردی» بود؛ آیینی از فتوت و مردانگی که ریشه در انجمن‌های برادری «عیاران» پیشااسلامی داشت (Ridgeon, 2018: 12). جوانمردی، واژه‌ای پیچیده در زبان فارسی است که فراتر از معادل‌های ساده‌ای چون «مردانگی» می‌رود. این مفهوم شامل مجموعه‌ای از اصول اخلاقی منعطف از جمله سخاوت، فداکاری، مهمان‌نوازی، شجاعت، صداقت و عدالت است و در عین حال به هوشمندی لازم برای درک زمان مناسب برای به‌کار بردن قدرت نیز اشاره دارد. در چنین جایگاهی، لوتی نگهبان جامعه‌اش بود؛ پاسبان محله، مدافع ضعفا و پناه بی‌پناهان. این نقش برای او احترامی عمیق در میان توده‌های مردم به ارمغان می‌آورد؛ مردمی که عدالت را در بازوی او سریع‌تر و مطمئن‌تر از دیوان‌سالاری فاسد دولتی می‌یافتند (Arasteh, 1961: 49).

اما همین پای‌بندی به قانون شرافت شخصی، او را ذاتاً در تقابل با قدرت رسمی قرار می‌داد. لوتی، قانون را در دستان خود می‌دید و به همین دلیل، از منظر حکومت، عنصری شورشی و فتنه‌انگیز بود. منابع تاریخی، لوتی‌ها را معمولاً در ستیزه با مأموران دولتی مانند گزمه و کلانتر توصیف می‌کنند (Bell, 2015: 78). برای نخبگان حاکم، او یک یاغی و رهبر آشوب‌های شهری بود. این دوگانگی، هسته مرکزی هویت لوتی است: قهرمان بی‌قدرتان و تهدید قدرتمندان. لوتی بیشتر پدیده‌ای شهری بود و هویت

او شیوه زندگی انتخابی به نام «لوتی‌گری» بود. لوتی‌گری قدرت و شرف را آرمان خود می‌داند، اما در عین حال نافرمانی در برابر قوانین و هنجارهای دولتی را در پی دارد و نظم خود را ایجاد و اجرا می‌کند. او یک شورشی روستایی نیست، بلکه رقیب حاکم شهری است که اقتدار تجسم‌یافته‌اش، ادعای دولت مدرن‌گرا بر انحصار قدرت و عدالت را به چالش می‌کشد. این موضع سیاسی دوگانه، پیش و بیش از هر چیز بر تن لوتی حک شده بود. شیوه لباس پوشیدن، راه رفتن و نگاه کردن او، همگی اجرایی از نافرمانی در برابر سلسله‌مراتب اجتماعی بود (بالسلو، ۱۴۰۰: ۵۵). آرتور دو گوینو، دیپلمات فرانسوی، که آن‌ها را در عصر ناصرالدین شاه مشاهده می‌کرد، چنین توصیفشان می‌کند: در بازار راه می‌روند «با کلاه‌ی کج، دکمه‌های پیراهن باز و دستی بر قبضه خنجر» (به نقل از بالسلو، ۱۴۰۰: ۵۵). این ژست گستاخانه، اعلام استقلال از نظم تحمیلی حکومت بود. این بدن سیاسی در «زورخانه» ساخته و پرداخته می‌شد. زورخانه صرفاً یک باشگاه ورزشی نبود، بلکه کوره‌گذار مردانگی لوتی و مرکزی معنوی برای پرورش فضایل جوانمردی بود (Shayestehfar, 2023: 115). آداب زورخانه، که اغلب با خوانش بخش‌هایی از شاهنامه فردوسی همراه بود، الگویی از قهرمانی را تقویت می‌کرد که در سنت‌های کهن فارسی ریشه داشت و در تضاد ضمنی با قدرت دولت قاجار بود (ازدردی‌خواه، ۱۳۹۷: ۹۱). در آنجا، بدن نه فقط برای زورمندی، که برای مقاومت و پاسداری از شرف تربیت می‌شد. بنابراین، بدن لوتی تنها کالبدی قدرتمند نبود، بلکه تجسم فیزیکی یک خرده‌فرهنگ مقاوم بود که وفاداری به اجتماع را بر اطاعت از حکومت مرکزی ترجیح می‌داد. زخم‌های این بدن، نه جراحات‌هایی شخصی، که مدال‌های افتخار کسب‌شده در نبردهای اجتماعی و سیاسی بودند. نمونه بارز این کهن‌الگو، شخصیت تاریخی‌ای است که الهام‌بخش افسانه داش

آکل شد؛ یعنی اکبر دایی محمد که از این بستر خاص در شیرازِ اواخر قاجار بیرون آمد. او که در اواخر قرن سیزدهم هجری در محله سر دوزک شیراز به دنیا آمد، در دوره‌ای از تلاطم سیاسی چشمگیری زندگی می‌کرد (ندیم، ۱۳۹۹: ۲۵). شیراز، پایتخت سابق سلسله زندیه، مرکزی اداری و تجاری و حیاتی باقی مانده بود، اما در عین حال میدانی پر آشوب از قدرت‌های رقیب بود. اقتدار دولت مرکزی دائماً توسط خانواده‌های محلی قدرتمند، رهبران کنفدراسیون‌های قدرتمند ایل قشقایی و خمسه و نفوذ فزاینده قدرت‌های خارجی، به‌ویژه بریتانیا، به چالش کشیده می‌شد (امانت، ۱۴۰۰). در چنین محیطی، شخصیت‌هایی مانند لوتی، نقشی حیاتی در بافت اجتماعی شهر ایفا می‌کردند: در اختلافات میانجی‌گری می‌کردند، هنجارهای محلی را اجرا می‌کردند و اغلب همچون سپری میان مردم و حکمرانان محلی عمل می‌کردند. بنابراین، بدن لوتی عاملی فعال در زندگی سیاسی شهر بود. قدرت آن بعضاً منبعی برای دفاع از جامعه بود، زخم‌هایش اغلب نشانه‌های افتخاری بودند که در درگیری‌هایی به دست می‌آمدند که عدالت رسمی دولتی را دور می‌زدند و حتی ژست او چالشی برای نظم مستقر بود. این چارچوب برای درک تحلیل بعدی ضروری است، زیرا بدن ناقص داش آکل روایات عامه مردم شیراز یک ویژگی تصادفی یا بی‌اهمیت نیست، بلکه نمادی عمیقاً سیاسی و تجسم فیزیکی تضاد ذاتی و اغلب خشونت‌بار لوتی با دولت است.

۵. تصاحب ادبی؛ بازنویسی بدن در روایت هدایت

روایت صادق هدایت از داش آکل، بازگویی صرف نیست، بلکه عملیاتی پیچیده از بازنویسی و تصرف ایدئولوژیک است. هدایت، به‌عنوان یکی از پایه‌گذاران مدرنیسم در ادبیات فارسی، بدن سیاسی و یاغی لوتی را تصرف کرده و آن را به کالبدی پالوده،

زیبا و از نظر سیاسی خنثی تبدیل می‌کند. تحلیل دقیق توصیفات او، سازوکار این تصرف ادبی را آشکار می‌سازد. داستان کوتاه هدایت، به دلیل مهارت‌های ادبی نویسنده و جایگاه برجسته او در میان روشنفکران آن دوره، به سرعت به نسخه غالب و رسمی داستان داش آکل بدل شد (کاتوزیان، ۱۳۹۸: ۱۵۵). این روایت، دیگر روایت‌های محلی و شفاهی را که در فرهنگ عامه مردم شیراز وجود داشت، به حاشیه راند و به تدریج به فراموشی سپرد. این فرایند «تثبیت روایت» خود کنشی سیاسی است که در آن، نسخه‌ای خاص از تاریخ یا فرهنگ به عنوان حقیقت نهایی پذیرفته می‌شود و صداهای دیگر خاموش می‌شوند. هدایت، قهرمانش را با زیرکی معرفی می‌کند: «داش آکل مردی بود سی و پنج ساله، قوی هیکل ولی نازیبا...» (هدایت، ۱۳۱۱: ۷۸، ۷۹). او با این توصیف اولیه، ظاهر زمخت و آشنای یک لوتی را به رسمیت می‌شناسد و او را در واقعیتی قابل تشخیص جای می‌دهد. اما بلافاصله با جمله‌ای کلیدی، مسیر روایت را تغییر می‌دهد: «... اگر زخم‌هایی که شمشیر روی صورت او گذاشته بود، نبود، داش آکل قیافه‌ای نجیب و گیرنده داشت» (همانجا). این گذار از شخصیتی رئالیستی به شخصیتی مدرنیستی و روان‌شناختی، محور اصلی تکنیک روایی هدایت است (پورنامداریان و فخاری، ۱۳۹۸: ۲۵). این جمله، سنگ بنای عملیات بازنویسی هدایت است و دو مقصود هدفمند را هم‌زمان دنبال می‌کند. او در وهله نخست، با نسبت دادن زخم‌ها به «شمشیر»، آن‌ها را از عرصه نبرد سیاسی با حکومت به قلمرو مبارزه‌های شخصی و شرافتمندانه منتقل می‌کند. این تصویر، نبردهای تن به تن و شرافتمندانه میان رقبا را تداعی می‌کند؛ عنصری کلیدی در طرح داستانی که شخصیت شرور داستان، کاکارستم، ضد قهرمان آن است. زخم‌هایی که در سنت شفاهی، نشانه یاغی‌گری و سرکوب دولتی داش آکل بودند، در روایت هدایت به نمادهای رمانتیک رقابت‌های

عاشقانه و دفاع از ناموس بدل می‌شوند. این جزئیات به ظاهر بی‌اهمیت، در واقع عملی عمیق برای پاک‌سازی تاریخی است که هرگونه ارتباط میان زخم‌های قهرمان و مجازات دولتی را قطع می‌کند و به این ترتیب، تاریخ سیاسی بدن به‌طور کامل پاک می‌شود. در گام بعدی، عبارت «قیافه نجیب و گیرنده» لایه‌ای از شرافت به شخصیت مردمی لوتی می‌افزاید. نازیبایی او امری سطحی جلوه می‌کند، لکه‌ای تصادفی بر چهره‌ای ذاتاً نجیب. هدایت به خواننده القا می‌کند که در زیر این پوسته خشن، طبیعتی والا و اصیل نهفته است. این کار، داش آکل را از عنصری بالقوه خطرناک در اجتماع به قهرمانی تراژیک و قابل ترحم تبدیل می‌کند که برای مخاطب تحصیل‌کرده شهری پذیرفتنی است. این یک «تصفیه زیبایی‌شناختی» عامدانه است که برای ارتقای جایگاه تراژیک شخصیت و ساختن او به‌عنوان قهرمانی مناسب برای مخاطبان ادبیات مدرن طراحی شده است. هدایت با این تغییر هوشمندانه، ظاهر فیزیکی لوتی را حفظ می‌کند، اما محتوای سیاسی آن را از اساس تهی می‌سازد. او بدن داش آکل را از تاریخ شورش علیه قدرت جدا کرده و آن را در یک داستان شخصی و عاشقانه محصور می‌کند. بدن هنوز آنجاست، اما دیگر از مبارزات سیاسی سخن نمی‌گوید؛ تاریخ آن خاموش شده است. این یک تصرف تمام‌عیار در میدان نبرد فرهنگی است. او ظاهر قهرمانی مردمی، خشن و اصیل را به داستان می‌بخشد، در حالی که معنای سیاسی و اجتماعی آن را تغییری ریشه‌ای می‌دهد. این اقتباس و تغییرات اعمال‌شده در آن، انتخابی خلاقانه منفرد نبود، بلکه با منظومه فکری گسترده‌تر هدایت به‌عنوان یک مدرنیست پیشگام همخوانی داشت (کاتوزیان، ۱۳۹۸). هدایت که عمیقاً تحت تأثیر جنبش‌های ادبی اروپایی مانند سوررئالیسم و اکسپرسیونیسم قرار داشت، به دنبال خلق زبانی ادبی و نوین برای فارسی بود. او اغلب از منابع فولکلوریک بومی بهره می‌برد، اما در عین حال

رویکردی انتقادی و شکاکانه را به آنچه خرافه و رکود جامعه سنتی می‌دانست، حفظ می‌کرد. او به پتانسیل روایی ادب عامه عمیقاً توجه داشت و معتقد بود که درک ادب عامه یک جامعه، کلید فهم تحول معنوی اکثریت آن است که ارزش‌هایش اغلب در کشمکش با اقلیت روشنفکر نخبه باقی می‌ماند. ترجمه‌های او از آثار کافکا و مقاله انتقادی‌اش «پیام کافکا»، بخشی از «جست‌وجوی مداوم او برای احیای ادبی و فرهنگی و گذار به مدرنیته» بود (Rahimieh, 2008: 134). این جهت‌گیری فکری، تغییر روایی او را از قهرمانی مردمی، سیاسی و اجتماع‌محور به سوی شخصیتی فردگرایانه‌تر، روان‌شناختی و از نظر وجودی تراژیک‌تر توضیح می‌دهد. این انتخاب هدایت بیش از آنکه سیاسی باشد، در تمایلات رمانتیسم اروپایی و تلاش برای خلق «زیبایی تراژیک» ریشه داشت. رمانتیسم، قهرمانی منزله و اثری می‌طلبید و با بدن‌های مثله‌شده و گروتسک واقع‌گرایانه سر‌سازگاری نداشت. با انتشار، «دش آکل» به سرعت محبوبیت یافت و شهرت هدایت را تثبیت کرد. منتقدان آن را به دلیل ساختار استادانه‌اش ستودند (دادور، ۱۳۹۰). در سال ۱۳۵۰، اقتباس سینمایی مسعود کیمیایی با بازیگران برجسته، نسخه هدایت را بیش از پیش در آگاهی عمومی تثبیت کرد و به یکی از تحسین‌شده‌ترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران بدل شد (نفیسی، ۱۳۹۴).

۶. بدن یک عاصی؛ روایتی از مقاومت در سنت شفاهی

اما درست در سایه این کالبد تراش‌خورده و پیراسته ادبی، بدنی دیگر در حاشیه تاریخ شفاهی نفس می‌کشد که از تن دادن به این انضباط زیبایی‌شناختی سر باز می‌زند. در برابر بدن پالوده هدایت، روایتی دیگر از مقاومت در سنت شفاهی شیراز وجود دارد. این داش آکل، قهرمانی است که بدنش میدان واقعی نبرد با قدرت دولتی بوده و

زخم‌هایش، تاریخ مکتوب این مبارزه است. این بدن، بدنی است سرکوب‌شده که حافظه جمعی آن را زنده نگه داشته است. برخلاف توصیف هدایت، منابع محلی شیرازی، داش آکل را مردی «کچل» با «ظاهری ترسناک» و مهم‌تر از همه، «ناقص عضو» توصیف می‌کنند. جزئیات این نقص، هولناک و دقیق است. یکی از قدیم‌ترین منابعی که در آن مطالب مفصلی درباره اکبر دایی محمد یا داش آکل وجود دارد، کتاب *روزگار پهلوی اول* است که حاوی خاطرات شیخ عبدالرسول نیر شیرازی از مبارزان و آزادی‌خواهان مشروطه شیراز است. وی درباره ظاهر اکبر دایی محمد می‌گوید: «او کله‌ای کچل و بی مو داشت، اندامش نسبتاً لاغر بود، اما متناسب می‌نمود، قد متوسطی داشت و کمری باریک و سینه‌ای پهن. چشمانی جذاب و قیافه‌ای ترسناک داشت ... دست راست او را بریده بودند و پی پای چپش را هم بیرون آورده بودند و بدنش زخم‌های بسیار داشت و به قدری زخم خورده بود که بدنش سوراخ سوراخ شده بود و درواقع با همین نشانه در حمام شناخته می‌شد و دیگران متوجه می‌شدند که او اکبر دایی محمد است» (نیر شیرازی، ۱۳۸۷: ۳۳۹). در دیگر منابع نیز به نقص‌های جسمانی اکبر دایی محمد اشاره شده است؛ برای نمونه در کتاب *شاهد شیراز* درباره قطع عضو اکبر دایی محمد گفته شده: «یک انگشت از دست چپش را قطع کرده بودند و دست راستش هم چهار انگشت بیش نداشت، پی پای چپش و گوشش را نیز بریده بودند» (خان ملک ساسانی، ۱۳۴۱: ۱۱۵). علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در کتاب *اتفاقیه* چنین اظهار می‌کند: «حکومت یک دست او (اکبر دایی محمد) و پی پای او را بریده است» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۲: ۳۸۹). نویسنده، تاریخ اتفاقاتی را که به قطع کردن اعضای بدن اکبر دایی محمد انجامیده است، حدود دی ماه ۱۲۷۰ شمسی ذکر می‌کند و عمل آن را معتمدالدوله ثانی می‌داند (همان). مصطفی ندیم نیز این گفته را تأیید

می‌کند: «دست راست و پی پای چپ اکبر دایمی محمد در دوره حاکمیت احتشام‌الدوله (معمدالدوله ثانی) توسط احمدخان، بریده می‌شود» (ندیم، ۱۳۹۹: ۹۰). این‌ها زخم‌هایی رمانتیک نیستند، بلکه نشانه‌های کیفر دولتی و شکنجه‌اند. یک دست قطع شده و یک پای فلج، بدنی را به تصویر می‌کشد که نیرویی سرکوبگر آن را درهم شکسته است. قدرت این قهرمان نه در کمال فیزیکی، که دقیقاً در روح سرکشی است که علی‌رغم این شکستگی جسمی، زنده مانده است. این روایت جایگزین، خشن، غریزی و عمیقاً عاصی است.

سنت شفاهی به صراحت این جراحات را به منشأ آن پیوند می‌زند: داش آکل یک «شورشگر علیه حکومت» بود و این قطع عضوها، «نتیجه این مبارزات» و مجازاتی از سوی مأموران «علاءالدوله، حاکم فارس» بود. منابع دیگری نیز این اقدام را به «معمدالدوله دوم» نسبت می‌دهند و می‌گویند به دستور وی، پی پای او را قطع کردند (همان: ۴۷؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۲: ۳۸۹). منابع محلی شیرازی همچنین به قطع شدن انگشتی از دست دیگر و قسمتی از گوش او نیز اشاره می‌کنند (به نقل از کاظمی فر و رهبرماه، ۱۴۰۴: ۸۶). در این خوانش، بدن داش آکل آرشیو زنده خشونت دولتی است؛ سندی تاریخی که بر گوشت و استخوان حک شده. حافظه مردم شیراز، مسئولیت این خشونت را بر عهده مقامات مشخصی از دولت قاجار می‌داند و بدین ترتیب، این خاطره را در یک دوره تاریخی و یک تضاد سیاسی معین قرار می‌دهد. حتی بسیاری از منابع محلی تلفظ صحیح نام او را «داش آکل (با فتح الف)» یعنی «داش آقا کل» می‌دانند؛ «کل» در گویش شیرازی به معنای «معیوب» یا «آسیب‌دیده» است (کاشف، ۱۳۷۱: ۶۶۸؛ پرهام، ۱۳۷۲: ۲۲۰). این شواهد زبانی نشان می‌دهد که در حافظه جمعی شیراز، ناتوانی تنانه او یک ویژگی تصادفی نبوده، بلکه مرکزی‌ترین و

تعریف‌کننده‌ترین جنبه هویت او بوده است. تصمیم صادق هدایت برای حفظ نام «آکل» در حالی که آن را به شخصیتی از نظر فیزیکی کامل و «بی‌نقص» پیوند می‌زند، عملی عمیق از تصاحب ایدئولوژیک است. او دال «آکل» را از معنای ناقص‌تانه خود تهی کرده و آن را با معنایی جدید و ایدئال‌شده پر می‌کند. دقیقاً همان نامی که وضعیت فرودستانه قهرمان فولکلوریک را نشان می‌داد، تصاحب، خنثی و برای خدمت به روایتی جدید از احترام ملی بازنویسی می‌شود. این روایت با اسناد تاریخی دوران قاجار نیز همخوانی شگفت‌انگیزی دارد. سفرنامه‌ها از حاکمان فارس، مانند فرهاد میرزا معتمدالدوله، روایت می‌کنند که وی برای «ایجاد امنیت»، به‌طور معمول و به‌عنوان مجازاتی فوری، دست و سر متهمان را قطع می‌کرد. حاج سیاح در خاطرات خود گزارشی هولناک از روش فرهاد میرزا برای «آرام کردن» منطقه ارائه می‌دهد و می‌نویسد که رویکرد حاکم به عدالت، سریع و بی‌رحمانه بود و «به محض این‌که کسی به سرقت متهم می‌شد و پیش از اثبات جرم، تمام اموال متهم مصادره و سر و دست او قطع می‌شد» (به نقل از سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۲: ۱۵۵). همسویی حافظه مردمی با اسناد تاریخی نشان می‌دهد که بدن روایت‌های محلی داش آکل، تاریخ خاموش و متعلق به فرودستان است؛ روایتی از مقاومت که در نبرد با روایت رسمی و ادبی، به حاشیه رانده شد، اما هرگز به‌طور کامل از بین نرفت. بدن داش آکل، در این پرتو، به نوعی از تاریخ فرودستان بدل می‌شود که حقیقتی را درباره ماهیت قدرت حفظ می‌کند که از اسناد رسمی و بعدها ادبی، پاک و پالوده شد.

۷. کالبدشکافیِ نبرد؛ دو بدن، دو ایدئولوژی

تقابل میان داش آکلِ هدایت و داش آکلِ شیراز، صرفاً اختلافی در جزئیات نیست؛ این جنگ دو جهان‌بینی و دو ایدئولوژی متضاد است که بر سر تعریف قهرمانی و هویت در جریان است. این تقابل میان یک «بدن آرمانی» و یک «تجسم شکست‌خورده» است که داغ ناهنجاری جسمانی را بر خود دارد (Abedinifard, 2013: 22). کالبدشکافی تطبیقی این دو بدن، سازوکارها و اهداف این نبرد فرهنگی را آشکار می‌سازد. تغییرات هدایت تصادفی نبودند، بلکه الگویی منسجم از تحول ایدئولوژیک را شکل می‌دادند. یکی از تمهیدات ایدئولوژیکی که هدایت در این نبرد به کار گرفت، مفهوم فرهنگی «انسان کامل» بود. با پاک‌سازی داش آکل از هرگونه نقص تنانه، هدایت او را به این آرمان کمال جسمی و روحانی نزدیک کرد. این قهرمان کامل و بی‌نقص، نمادی از نجابت تراژیک است که با سنت عرفانی و ادبی ایران همخوانی دارد. فرانکلین لوئیس معتقد است که قهرمانان ادبیات فارسی، از حماسه تا رمانس، اغلب «کمال اخلاقی و جسمی» را مجسم می‌کنند که نشان‌دهنده «اشتقاق فرهنگی برای فراتر رفتن از محدودیت‌های عادی انسانی» است (لوئیس، ۱۳۸۴: ۲۵۴). در مقابل، قدرت داش آکل روایت‌های محلی دقیقاً در «نقص» اوست. او قهرمان است نه چون کامل است، بلکه چون علی‌رغم درهم‌شکستگی، مقاومت می‌کند. اقتدار او نه از یک وضعیت کمال دست‌نخورده، بلکه از انعطاف‌پذیری و نافرمانی او در مواجهه با بدنی که دولت آن را شکسته، ناشی می‌شود. هدایت با جایگزین کردن این دو، قهرمان مقاومت فرودستان را با قهرمان کمال معنوی نخبگان تعویض کرد. این تفاوت رویکرد، در نشانه‌شناسی زخم‌های دو قهرمان به اوج خود می‌رسد و هسته اصلی این نبرد ایدئولوژیک را به نمایش می‌گذارد. در حالی که زخم‌های صورت در روایت ادبی، غنائم نبردی شخصی

و شرافتمندانه هستند و با پاک کردن تاریخ سیاسی بدن، آن را برای ورود به تاریخ ادبیات «امن» و زیبایی‌شناختی می‌کنند؛ دست قطع‌شده و پای فلج در روایت‌های محلی، تلفات نبردی سیاسی و نابرابر با حکومت به‌شمار می‌روند. این جراحات، یادآور دائمی سرکوب و مقاومت‌اند و بدن را به بیانیه‌ای پایدار و انکارناپذیر از ستم سیاسی و وضعیت قهرمان به‌عنوان یک مخالف تبدیل می‌کنند. بنابراین، هدایت عملاً یک «سیاسی‌زدایی بدن» را به اجرا می‌گذارد. او تاریخ نبرد را مستقیماً از روی پوست قهرمان پاک کرده و داستانی جدید بر آن می‌نویسد. او بدن شورشی را خلع سلاح کرده و آن را به نمادی بی‌خطر از جوانمردی سستی تبدیل می‌کند تا برای اهداف روند مدرنیستی خود قابل استفاده باشد.

۸. فراتر از نقص عضو

پیروزی روایت هدایت در این نبرد فرهنگی، تصادفی نبود، بلکه نتیجه اشتراک در مبانی معرفت‌شناختی با روح زمانه‌ای بود که در عصر پهلوی اول جریان داشت (امانت، ۱۳۹۷: ۷۸۰). تصنیف بدن داش آکل، بخشی از یک «روند فراگیر پالایش» بود که هدفش خلق قهرمانی ملی، «محترم» و مناسب برای ایران مدرن بود. این تحول، که هر جنبه‌ای از وجود او را، از بدنش تا خواسته‌هایش و مرگش، تحت تأثیر قرار داد، تنها در بستر برنامه گسترده‌تر مدرنیستی ملت‌سازی در آن دوره می‌تواند به‌طور کامل درک شود. این فرایند با سازوکارهای انضباطی برای خلق ابژه‌های نرمال در دوره پهلوی اول همخوانی دارد (مقدس، ۱۳۹۸: ۱۵۶). در واقع، قلم نویسنده مدرن در اینجا عملاً نقش یک «دستگاه انضباطی» را ایفا می‌کند؛ ابزاری که بدن سرکش و نامتعارف فرودست را جراحی و رام می‌سازد تا برای ورود به ویتترین تاریخ ملی و ادبیات

رسمی، آراسته و بهنجار شود. این روند تصفیۀ یکپارچه در سه جبهۀ اصلی بدن، مرگ و میل پیش رفت. در عرصۀ نخست، همان‌طور که دیدیم، بدن از نشانه‌های خشونت سیاسی پاک شد و به نماد کمال تنانه و نجابت اخلاقی بدل گشت. با جایگزینی دست قطع‌شده و پی بریده پا با زخم‌های زیبایی‌شناختی چهره از نبردها، هدایت بدن قهرمان را از قلمرو سیاسی به قلمرو شخصی منتقل کرد. در جبهۀ دوم، مرگ قهرمان از یک قتل سیاسی به دست مأموران دولتی، به مرگی تراژیک در یک نزاع شخصی تغییر یافت. این بازتعریف حیاتی است، چراکه دولت را به‌عنوان ضدقهرمان حذف می‌کند و با بدل ساختن او به قربانی یک خیانت شخصی، به مرگ او طینتی فرهنگی می‌بخشد، در حالی که تهدید سیاسی آن را از بین می‌برد. سرانجام در جبهۀ سوم، تمایلات هم‌جنس‌گرایانه احتمالی در روایت شفاهی، به‌طور کامل حذف و با یک عشق عقیفانه دگرجنس‌گرایانه جایگزین شد. در روایت‌های منابع محلی، عشق به مرجان یک «بی‌احترامی» تلقی می‌شد و در برخی روایت‌ها داش آکل عاشق یک نوچه جوان بود که برای محافظت از او فداکاری می‌کرد (گلستان، ۱۳۷۷: ۱۴۰). مسعود کیمیایی نیز به نسخه‌ای اشاره می‌کند که در آن داش آکل هم به مرجان و هم به نوچه خود عشق می‌ورزد (به نقل از کاظمی‌فر و رهبرماه، ۱۴۰۴: ۹۲). این تغییر، با تلاش فرهنگی دوران مدرن برای طرد هرگونه میل غیرهنجاری و معرفی آن به‌عنوان نشانه «عقب‌ماندگی» کاملاً همسو بود. این «دگرجنس‌گراسازی اروتیسم و سکس» به شرط «دستیابی به مدرنیته» تبدیل شد (نجم‌آبادی، ۱۳۹۶: ۱۴)؛ رویکردی که در مداخله‌های متنی دیگر آن دوران مانند حذف ابیات هم‌جنس‌گرایانه از کلیات سعدی توسط محمدعلی فروغی نیز نمایان شد.

این سه تصفیۀ همه‌جانبه، همگی در خدمت یک هدف واحد بودند: ساختن هویتی ملی، یکپارچه، مدرن و «آبرومند». در این چشم‌انداز، عناصری مانند عصیان سیاسی، نقص عضو و امیال غیرهنجاری، همگی «ناشایست» و مانعی برای پیشرفت تلقی می‌شدند و باید از حافظۀ ملی پاک می‌شدند (بالسلو، ۱۴۰۰: ۱۸۰). دانش آکلِ هدایت تجسم ادبیِ کامل این پویش است: قهرمانی که از تمام آنچه در سنت عامه مسئله‌ساز بود، پاک شده است. انتخاب یک «لوتی» توسط هدایت برای این نقش، انتخابی هوشمندانه بود. او قدرت اساطیری و محبوبیت این کهن‌الگو را به‌خوبی می‌شناخت، اما می‌دانست که لوتی اصیل، برای آرمانِ مدرنِ او بیش از حد سرکش و غیرقابل کنترل است. راه‌حل او، جراحیِ ادبیِ هوشمندانه‌ای بود: او «روح» جوانمردی را از این کالبد استخراج کرد و «بدن» شورشیِ آن را دور انداخت. نتیجه، قهرمانی است که جذابیت نوستالژیک سنت را دارد، اما به‌طور کامل برای مدرنیته بی‌خطر شده است. او قهرمان مردمی است که دندان‌های انقلابی‌اش کشیده شده است. این فرایند منطق «مدرنیته ایرانی» را نشان می‌دهد: فرایندی متناقض که شامل پذیرش اشکال غربی (داستان کوتاه مدرن، عاشقانه دگرجنس‌گرایانه) و در عین حال بازنویسیِ آن‌ها با محتوای «معتبر» فارسی (آیین جوانمردی، ایدئال‌های عرفانی) برای ایجاد فرهنگی دوگانه و قابل فهم برای نگاه داخلی و غربی بود. البته باید توجه داشت که این «انضباط‌بخشی به بدن»، به معنای سرسپردگیِ سیاسیِ شخصِ صادق هدایت به قدرت حاکم نیست. هدایت در آثاری چون «توپ مرواری» و «حاجی آقا»، نقدهای صریحی به ساختار سیاسی پهلوی اول وارد کرده است. بنابراین، ما در اینجا با «تضاد میان نویسنده عاصی و متن منضبط» روبه‌رو هستیم؛ هدایتِ روشنفکر با استبداد مخالف است، اما هدایتِ هنرمند،

ناخودآگاه از استانداردهای زیبایی‌شناختی مدرنی تبعیت می‌کند که «بدن سالم» و «منزه» را بر «بدن ناقص» ترجیح می‌دهد.

۹. نتیجه

دو بدن داش آکل، یکی دچار نقص و عصیانگر، دیگری بی‌عیب و نقص و تراژیک، بسیار فراتر از جایگزینی‌های ساده یک بدن هستند. آن‌ها بایگانی‌های زنده و متون فرهنگی‌ای هستند که تنش‌های سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک یک ملت در حال گذار بر آن‌ها حک شده است. سفر از قهرمان محلی به نماد ادبی، یک مورد پژوهی از چگونگی تنظیم حافظه فرهنگی، ساختن روایت‌های ملی و چیزهایی است که به‌طور اجتناب‌ناپذیر در فرایند «معیار شدن» ازدست می‌روند. بدن داش آکل در سنت شفاهی، تاریخ فرودستان را روایت می‌کند. پیکر ناقص و درهم‌شکسته او، سند زنده خشونت دولتی و مقاومت مردمی است. این بدن، گواهی است بر نبردی که در آن شکست خورد، اما خاطره‌اش را حفظ کرد. دست قطع شده و پی بریده پای او استعاره نیستند؛ آن‌ها زخم‌های واقعی یاغی‌گری هستند که در حافظه جمعی جامعه‌اش به یاد مانده و حفظ شده‌اند. بقای این روایت محلی، با وجود سایه سنگین و اقتدار ادبی روایت هدایت، خود نشان‌دهنده عاملیت و مقاومت سنت شفاهی در برابر سازوکارهای طرد و فراموشی است.

در مقابل، بدن بی‌نقص و تراژیک داش آکل هدایت، بنای یادبودی است که روایت پیروزمندان آن را ساخته است. این بدن، پالوده، ملی شده و «محترم» است. هدایت با خلق این قهرمان، نمادی از جوانمردی بی‌زمان ساخت که از واقعیت‌های سیاسی و خشونت‌بار زمانه‌اش جدا شده بود. بدن او از زخم‌های سیاسی‌اش پاک می‌شود.

نشانه‌های خشونت دولتی به زخم‌های زیبایی‌شناختی شرف بدل می‌شوند. تضاد مخرب او با دولت با یک رقابت عاشقانه جایگزین می‌شود. میل جنسی غیرهنجاری او به نفع یک عشق عقیفانه دگرجنس‌گرایانه که هنجارهای اجتماعی نوظهور را تقویت می‌کند، حذف می‌شوند. این دستاورد بزرگ ادبی، اما، بر پایه حذف و تطهیر بنا شد. در خلق قهرمانی «محترم» برای ملت مدرن ایران، هدایت یک تصفیۀ ایدئولوژیک را به انجام رساند. او شخصیتی را خلق کرد که می‌توانست به شکلی امن به قلمرو ادبی راه یابد، نمادی از جوانمردی مقدس و بی‌زمان ادبیات فارسی که از واقعیت‌های آشفته، خشونت‌بار جهانی که از آن برخاسته بود، جدا بود.

محبوبیت ماندگار نسخه هدایت نشان‌دهنده موفقیت نهایی این پویش ایدئولوژیک است. این امر نشان می‌دهد که چگونه روایتی قدرتمند و از نظر زیبایی‌شناختی دلپذیر می‌تواند به‌طور مؤثر حافظه‌ای مردمی را بازنویسی کند و قدرت عظیم ادبیات را در شکل‌دهی به درک یک ملت از گذشته‌اش برجسته می‌سازد. خوانش سیاسی کامل هویت داش آکل، مستلزم آن است که هر دو بدن را ببینیم و بخوانیم. باید زخم‌های بدن ادبی را در کنار زخم‌های بدن روایت‌های محلی قرار دهیم. تنها با درک این میدان نبرد و مشاهده تاریخ پرفرازونشیبی که بر این دو بدن حک شده، می‌توان به درکی عمیق از این قهرمان نمادین و عصری که او را ساخته و بازساخته است، دست یافت. باید تاریخ غنی و سرکشانه‌ای را که به‌طرز ماهرانه‌ای از داستان حذف شد، دوباره کشف کرد. این همان رویکردی است که راناجیت گوها در مطالعات فرودستان بر آن تأکید دارد: خوانش «خلاف‌آمد» متون نخبه‌گرا برای شنیدن صدای طبقات فرودست و بازیابی عاملیت تاریخی آنان که در زیر سایه روایت‌های ادبی مسلط مدفون شده است.

منابع

- اژدری‌خواه، فخرالدین (۱۳۹۷). *دو میراث جاویدان (زورخانه و نمایش پهلوانی)*. شیراز: فخرالدین اژدری‌خواه.
- افشار، ایرج (۱۳۷۲). «درباره داش آکل، آکل و کلو». *ایران‌شناسی*. ش ۱۹. ۶۸۰.
- امانت، عباس (۱۴۰۰). *تاریخ ایران مدرن*. ترجمه م. حافظ. تهران: نشر فراگرد.
- بالسلو، سیوان (۱۴۰۰). *مردانگی‌های ایرانی در اواخر قاجار و اوایل پهلوی*. ترجمه لعیبا عالی‌نیا. تهران: نشر همان.
- پرهام، باقر (۱۳۷۲). «داش آکل یا داش آکل». *ایران‌شناسی*. ش ۱۹. ۲۲۰.
- پورنامداریان، تقی و ابراهیمی فنخاری، محمدمهدی (۱۳۹۸). «بررسی گذار از شخصیت‌پردازی رئالیستی به مدرنیستی در داش آکل صادق هدایت». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*. ش ۶۳-۳۶. ۹.
- تتکابنی، فریدون (۱۳۷۲). «داش آکل یا داش آکل». *ایران‌شناسی*. ش ۱۹. ۶۸۱.
- حسینی سروری، نجمه و طالبیان، حامد (۱۳۹۶). «تطور شخصیت جوان‌مرد در ادبیات داستانی فارسی: مطالعه موردی داستان سمک عیار، داش آکل و قیدار». *نقد ادبی*. ش ۳۹. ۱۰۱-۱۲۴.
- حیاتی، زهرا، قندی، ریحانه و آل سید، مونا (۱۳۹۴). «نقش رسانه در تولید معنا؛ تحلیل تطبیقی داستان و فیلم داش آکل». *ادبیات تطبیقی*. ش ۱۲. ۱۱-۴۵.
- خان ملک ساسانی، احمد (۱۳۴۱). *شاهد شیراز*. تهران: بی‌نا.
- دادور، المیرا (۱۳۹۰). «داستان داش آکل: پاسخی به بینامتنیت و افق انتظار». *ادبیات تطبیقی*. ش ۳. ۹-۲۲.
- رنجبر، ابراهیم (۱۳۸۷). «مقایسه زنبق دره بالزاک با داش آکل هدایت». *زبان و ادب فارسی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*. ش ۲۰۷. ۴۹-۷۴.
- سرشار، محمدرضا (۱۳۸۸). *روایت طوطی*. تهران: کانون اندیشه جوان.

- سرشار، محمدرضا (۱۳۸۹). *داش آکل، حواشی و تبعات*. تهران: کانون اندیشه جوان.
- سعیدی سیرجانی، علی اکبر (۱۳۶۲). *وقایع اتفاقیه*. تهران: نوین.
- شعیری، حمیدرضا و کریمی نژاد، سمیه (۱۳۹۱). «تحلیل نظام بودشی گفتمان: بررسی موردی داستان داش آکل صادق هدایت». *فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)*. ش ۳. ۲۳-۴۳.
- صیادکوه، اکبر و نکویی، رضا (۱۳۹۹). «تحلیل روایی داستان کوتاه داش آکل براساس نظام‌های گفتمانی کنشی و شوشی گرمس». *دوفصلنامه تخصصی مطالعات داستانی*. ش ۳. ۲۳۲-۲۶۹.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸). *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۳). *اراده به دانستن (تاریخ جنسیت، جلد اول)*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشر نی.
- کاشف، منوچهر (۱۳۷۱). «داش آکل، نه داش آکل». *ایران‌شناسی*. ش ۱۵. ۶۶۸.
- کاشف، منوچهر (۱۳۷۳). «باز هم درباره داش آکل». *ایران‌شناسی*. ش ۱. ۲۲۷.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۸). *صادق هدایت از افسانه تا واقعیت*. ترجمه فیروزه مهاجر. تهران: نشر مرکز.
- کاظمی فر، معین و علی رهبرماه (۱۴۰۴). «"داش آکل" از منظر روایت‌های جایگزین». *فرهنگ و ادبیات عامه*. ش ۱۳ (۶۲). ۷۱-۱۰۷.
- گلستان، ابراهیم (۱۳۷۷). *گفته‌ها*. تهران: روزن.
- لوئیس، فرانکلین (۱۳۸۴). *مولوی: دیروز و امروز، شرق و غرب*. ترجمه حسن لاهوتی. تهران: نامک.
- مقدس، محمود (۱۳۹۸). «سازوکارهای انضباطی ایجاد ابژه به هنجار در عصر پهلوی اول بر مبنای نظریه حکومت‌مندی فوکو». *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*. ش ۱۰ (۴). ۱۴۶-۱۷۰.

- نجم‌آبادی، افسانه (۱۳۹۶). *زنان سبیلو و مردان بی‌ریش: نگرانی‌های جنسیتی و جنسی در مدرنیته ایرانی*. ترجمه آتنا کامل و ایمان واقفی. تهران: تیسسا.
- ندیم، مصطفی (۱۳۹۹). *اکبر دایی محمد (داش آکل)*. شیراز: سیوند.
- نقیسی، حمید (۱۳۹۴). *تاریخ اجتماعی سینمای ایران*. ترجمه محمد شهباز. تهران: مینوی خرد.
- نویخت، محسن (۱۳۹۱). «تحلیل نشانه‌شناختی داستان کوتاه داش آکل». *ادب پژوهی*. ش ۲۲. ۱۲۵-۱۵۴.
- نیر شیرازی، عبدالرسول (۱۳۸۷). *روزگار پهلوی اول*. شیراز: دریای نور.
- هدایت، صادق (۱۳۱۱). *سه قطره خون*. تهران: مؤسسه توسعه عدالت.
- همبلی، گوین (۱۳۸۹). «شهر سستی ایرانی در دوره قاجار». در *تاریخ ایران کمبریج (جلد هفتم: دوره افشار، زند و قاجار)*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: جامی.

References

- Abedinifard, M. (2013). "Hegemonic Masculinity and the Stigma of Failed Embodiments: Gender and Bodily Non-Normativity in Sadeq Hedayat's 'Ābji Khānum' and 'Dāvūd the Hunchback'." *Iran Nameh: A Quarterly of Iranian Studies*. 28(1). pp. 20-39.
- Afshār, I. (1993). "Dar-bāre-ye Dāsh Akol, Ākol va Kalu". *Majalle-ye Irānshenāsi*. No. 19. p. 680. [in Persian]
- Amānat, A. (2021). *Tārikh-e Irān-e Modern*. Trans. M. Hafez. Tehran: Farāgard Publication. [in Persian]
- Arasteh, R. (1961). "The Character, Organization and Social Role of the Lutis (Javan-Mardan) in the Traditional Iranian Society of the Nineteenth Century." *Journal of the Economic and Social History of the Orient*. 4(1). pp. 47-52.
- Azdarikhāh, F. (2018). *Do Mirās-e Jāvidān (Zurkhāne va Namāyesh-e Pahlavāni)*. Shiraz: Azdarikhāh Publication. [in Persian]
- Bālslev, S. (2021). *Mardānegi-hā-ye Irāni dar Avākher-e Ghājār va Avāyel-e Pahlavi*. Trans. Laya Alinia. Tehran: Hamān Publication. [in Persian]

- Bell, R. J. (2015). "Luti Masculinity in Iranian Modernity, 1785-1941: Marginalization and the Anxieties of Proper Masculine Comportment". *CUNY Academic Works*.
- Dādvar, E. (2011). "Dāstān-e Dāsh Akol: Pāsokhi be Beynāmatniyat va Ofogh-e Entezār". *Adabiyāt-e Tatbiqi*. No. 3. pp. 9-22. [in Persian]
- Foucault, M. (1999). *Morāghibat va Tanbih: Tavalod-e Zendān*. Trans. N. Sarkhosh and A. Jahāndide. Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Foucault, M. (2004). *Erāde be Dānestan (Tārikh-e Jinsiyat, Jeld-e Avval)*. Trans. N. Sarkhosh and A. Jahāndide. Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Golestan, I. (1998). *Gofte-hā*. Tehran: Rowzan Publication. [in Persian]
- Guha, R. (Ed.). (1982). *Subaltern Studies I: Writings on South Asian History and Society*. New Delhi: Oxford University Press.
- Hayāti, Z., R. Ghandi, and M. Āl-e Seyyed. (2015). "Naghsh-e Rasāne dar Towlid-e Ma'nā; Tahlil-e Tatbiqi-ye Dāstān va Film-e Dāsh Akol". *Adabiyāt-e Tatbiqi*. No. 12. pp. 11-45. [in Persian]
- Hedāyat, S. (1932). *Se Ghatre Khun*. Tehran: Mo'assese-ye Towse'e-ye Edālat. [in Persian]
- Hosseini Sarvari, N. and H. Tālebiyān. (2017). "Tatavvor-e Shakhsiyat-e Javānmard dar Adabiyāt-e Dāstāni-ye Fārsi: Motāle'e-ye Mowredi-ye Dāstān-e Samak-e 'Ayyār, Dāsh Akol va Gheydār". *Faslnāme-ye 'Elmi-Pazhuheshi-ye Naghd-e Adabi*. No. 39. pp. 101-124. [in Persian]
- Kāshef, M. (1992). "Dāsh Akal, na Dāsh Akol". *Majalle-ye Irānshenāsi*. No. 15. p. 668. [in Persian]
- Kāshef, M. (1994). "Bāz ham dar-bāre-ye Dāsh Akol". *Majalle-ye Irānshenāsi*. No. 1. p. 227. [in Persian]
- Katouzian, M. (2019). *Sādegh-e Hedāyat az Afsāne tā Vāghe'iyat*. Trans. F. Mohājer. Tehran: Markaz Publication. [in Persian]
- Kazemifār, M. and A. Rahbarmah. (2025). "Dash Akol az Manzar-e Ravāyat-hā-ye Jāygozin". *Farhang va Adabiyāt-e Āmme*. 13 (62). pp. 71-107. [in Persian]
- Khān Malek Sāsāni, A. (1962). *Shāhed-e Shirāz*. Tehran: n.p. [in Persian]
- Lewis, F. (2005). *Mowlavi: Diruz va Emruz, Shargh va Gharb*. Trans. H. Lāhuti. Tehran: Nāmak Publication. [in Persian]
- Moghaddas, M. (2019). "Sāzokār-hā-ye Enzebāti-ye Ijād-e Obje-ye be Hanjār dar 'Asr-e Pahlavi-ye Avval bar Mabnā-ye Nazariye-ye

- Hokumatmandi-ye Foucault". *Rahyāft-hā-ye Siyāsi va Beynolmelali*. 10(4). pp. 146-170. [in Persian]
- Nadim, M. (2020). *Akbar Dāyi Mohammad (Dāsh Akol)*. Shiraz: Sivand Publication. [in Persian]
- Naficy, H. (2015). *Tārikh-e Ejtemā'i-ye Sinemā-ye Irān*. Trans. M. Shahbā. Tehran: Minu-ye Kherad Publication. [in Persian]
- Najmabadi, A. (2017). *Zanān-e Sabilu va Mardān-e Birish: Negarāni-hā-ye Jamsiyati va Jansi dar Modernite-ye Irāni*. Trans. A. Kamel and I. Vaqefi. Tehran: Tisa Publication. [in Persian]
- Nayyerr Shirāzi, A. (2008). *Ruzgār-e Pahlavi-ye Avval*. Shiraz: Daryā-ye Nur Publication. [in Persian]
- Nobakht, M. (2012). "Tahlil-e Neshāneshenākhti-ye Dāstān-e Kutāh-e Dāsh Akol". *Adab-pazhuhi*. No. 22. pp. 125-154. [in Persian]
- Parhām, B. (1993). "Dāsh Akol yā Dāsh Akal". *Majalle-ye Irānshenāsi*. No. 19. p. 220. [in Persian]
- Pournāmdāriyān, T. and M. Ebrahimi Fakhāri. (2019). "Barrasi-ye Gozār az Shakhsiyat-pardāzi-ye Realisti be Modernisti dar Dāsh Akol-e Sādegh-e Hedāyat". *Faslnāme-ye Pazhuhesh-hā-ye Adabi*. No. 63. pp. 9-36. [in Persian]
- Rahimieh, N. (2008). "Hedayat's Translations of Kafka and the Logic of Iranian Modernity". in *Sadeq Hedayat: His Work and His Wondrous World*. London: Routledge. pp. 133-146.
- Ranjbar, I. (2008). "Moghāyese-ye Zanbagh-e Darre-ye Bālzāk bā Dāsh Akol-e Hedāyat". *Zabān va Adab-e Fārsi, Nashriye-ye Dāneshkade-ye Adabiyāt va 'Olum-e Ensāni-ye Dāneshgāh-e Tabriz*. No. 207. pp. 49-74. [in Persian]
- Ridgeon, L. (Ed.). (2018). *Javanmardi: The Ethics and Practice of Persianate Perfection*. London: Gingko Library.
- Sa'idi Sirjāni, A. (1983). *Vaghāye'-e Ettefāghiye*. Tehran: Novin Publication. [in Persian]
- Sarshār, M. (2009). *Ravāyat-e Tuti*. Tehran: Kānun-e Andishe-ye Javān Publication. [in Persian]
- Sarshār, M. (2010). *Dāsh Akol, Havāshi va Tab'āt*. Tehran: Kānun-e Andishe-ye Javān Publication. [in Persian]
- Sayyād-kuh, A. and R. Neku'i. (2020). "Tahlil-e Ravāyi-ye Dāstān-e Kutāh-e Dāsh Akol bar Asās-e Nezām-hā-ye Goftmāni-ye Koneshi va

- Shoveshi-ye Greimas”. *Dofaslnāme-ye Takhasosi-ye Motāle'āt-e Dāstāni*. No. 3. pp. 232-269. [in Persian]
- Sha'iri, H. and S. Kariminezhad. (2012). “Tahlil-e Nezām-e Budeshi-ye Goftmān: Barrasi-ye Mowredi-ye Dāstān-e Dāsh Akol-e Sādegh-e Hedāyat”. *Faslnāme-ye Motāle'āt-e Zabān va Tarjome*. No. 3. pp. 23-43. [in Persian]
- Shayestehfar, M. et al. (2023). “Modesty, Virtue, and Power in Pahlavani Martial Arts and the Zurkhanehs of the Qajar Era”. *Ido Mov Cult*. 23(3). pp. 42-52.
- Tonakāboni, F. (1993). “Dāsh Akol yā Dāsh Akal”. *Majalle-ye Irānshenāsi*. No. 19. p. 681. [in Persian]